

چالش‌های درونی همگرایی و وحدت جهان اسلام

چالش‌های درونی همگرایی و وحدت جهان اسلام

دکتر محمدرحیم عیوضی

عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی(ره) - ایران

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه:

سابقه تمدنی جهان اسلام پیشاهنگ تحولات تاریخی است که ریشه در آموزه‌های دینی و سیره نبوی داشت. در گذر تاریخ جدایی از آن آموزه‌ها و تفرقه در صفوف ملت‌های اسلامی باعث شد، جهان اسلام از آن سابقه درخشان و نورانی فاصله گیرد و مشکلات و مصائب خانمانسوری به سوزاندن و از بین بردن افتخارات دیرینه منجر گردد. در تقویت این شرایط ناخوشایند استعمار تاثیرگذار بود.

جهان استعمار که به اهمیت و نقش تمدن‌ساز جهان اسلام و نیز قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ناشی از منابع مادی و معنوی واقف بود با تدوین استراتژیک بازدارندگی و برپایی توطئه‌های مختلف بحران‌های داخلی و خارجی پیش‌روی را تشدید نمود. نتیجه آشکار و مهم چنین وضعیتی آسیب‌های وارد بر وحدت و همگرایی بود. یعنی آسیب بر اساسی‌ترین شعار توحیدی اسلام و عامل پویایی جهان اسلام که این امر ناشی از چارچوب‌های موجود در جهان اسلام بود که فقدان استراتژی وحدت و انسجام‌بخش، موجبات عقب‌ماندگی و بروز مشکلات عدیده‌ای گردید. در این مقاله تلاش خواهد شد عمده‌ترین چالش‌های پیش‌روی جهان اسلام بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

الف) ضعف نهادهای اندیشه‌ساز و نخبه‌پرور در جهان اسلام:

یکی از مهم‌ترین چالش‌های جهان اسلام در عصر جدید ضعف و زوال نهادهایی است که مسئولیت ارائه نظریه و ترکیب و تقویت نخبگان را در این جوامع بر عهده داشته‌اند و چالش‌های تدوین نظریه و تولید اندیشه جهت خروج از بحران‌های فکری با تأکید بر تدوین استراتژی‌های کارآمد.

در یکی دو قرن گذشته، نهادهای سنتی اندیشه‌ساز و نخبه‌پرور، جز در موارد انگشت‌شمار، محصول نظری چندانی نداشته و نهادهای جدیدی که در این زمینه تاسیس شده‌اند، نیز جز تقلید و پیروی کاری انجام نداده‌اند. نگاهی گذرا به تاریخ و روند شکل‌گیری وضع موجود جهان اسلام صحت این مطلب را نمایان می‌سازد.

کشورهای اروپایی وقتی که از مسلمین شکست خوردند، به خود بازگشتند. علت شکست را در خود جستجو نمودند و در نهایت پاسخ مشکلات را در درون تمدن و فرهنگ خود یافتند. نخبگان فکری این جوامع به تقویت پایه‌های نظری نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود پرداختند ضعف‌های نظری خود را با اصلاحات

مکرر برطرف نمودند و بعد از 5 قرن یا بیشتر به اینجا رسیدند که می‌بینیم. اما این روند در کشورهای اسلامی مسیر دیگری را پیمود. جهان اسلام وقتی که از قرن 18 به بعد، به تدریج از تمدن جدید شکست خورد، فرهنگ خود را مسئول شکستها و مشکلات خود خواند و پاسخ مشکلات خود را در فرهنگ و تمدن غرب جستجو نمود. پذیرش اندیشه‌هایی چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم همه موید این روند است. ناسیونالیسم در قالب قوم‌گرایی، قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی ظاهر شد، وحدت فکری و جغرافیایی جهان اسلام را از بین برد، مرزهای فعلی را شکل داد و استعمار و استثمار را تسهیل نمود. لیبرالیسم و سوسیالیسم، نظام فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سنتی را تضعیف کرد، بدون اینکه بتواند خود جایگزین آن شود. آنچه جهان اسلام طی دو قرن گذشته شاهد آن بوده است و همچنان نیز می‌باشد، حاصل کنار گذاشتن فرهنگ بومی و اسلامی و پذیرش افکار و اندیشه‌های وارداتی بدون فهم دقیق آنها است. (سنبل، 1376، 773)

در دو قرن اخیر مراکز پرورش نخبگان فکری جهان اسلام در انگلیس، فرانسه، آمریکا، شوروی سابق و به تازگی چین و ژاپن واقع بوده‌اند. پرورش یافتگان فرهنگهای این جوامع، صادقانه برای نجات جامعه خود تلاش کرده‌اند، تا آن را با الگوی جوامع محل تحصیل منطبق سازند. اما آیا می‌توان رفتار جامعه‌ای را با اندیشه‌ها، مفاهیم و الگوهای منطبق ساخت که اولاً نمی‌فهمد و ثانیاً اگر هم بفهمد، بواسطه عدم تطابق آنها با ارزشهای جامعه خود نمی‌تواند بپذیرد؟ آیا نخبگان فکری جدید کشورهای اسلامی در دو قرن اخیر بیش از ترجمه و ترویج اندیشه‌های وارداتی کاری انجام داده‌اند؟ آیا می‌توان با برنامه‌های اقتصادی مجامع اقتصادی بین‌المللی و ترجمه آثار اندیشمندان سیاسی و اجتماعی ناآشنا به فرهنگ ملی اسلامی، تمدنی اسلامی یا ملی بنا کرد؟ تجربه کشورهای اسلامی در دو قرن گذشته منفی بودن پاسخ این پرسشها را تایید می‌نماید.

به نظر می‌رسد تداوم این روند ناشی از برداشت نادرستی باشد که کشورهای اسلامی از مفاهیمی چون قدرت، استقلال، تهدید و آسیب‌پذیری دارند. اگر قدرت "توانایی تغییر رفتار دیگران" است، چه چیزی بهتر از قدرت فکری و نظری می‌تواند رفتار دیگران را تحت تاثیر قرار دهد؟ چه عواملی بهتر از عناصر مثبت فرهنگ بومی و اسلامی می‌تواند، جامعه را به تحرك و پویایی وادارد؟ براین اساس کاوش نظری در فرهنگ ملی و اسلامی است که باید برای یافتن این عنصر اصلی قدرت در اولویت قرار گیرد. اگر فکر و

اندیشه را به عنوان عنصر اصلی قدرت بپذیریم، در این صورت استقلال واقعی استقلال فکری است، آسیب‌پذیری واقعی، ضعف حوزه فکر و اندیشه است و تهدید واقعی نیز از همین جانب می‌باشد.

یک جامعه وقتی مستقل است که بتواند الگوی نظری و عملی خود را از درون فرهنگ و تمدن خود بیابد و راه حل مشکلات خود را از درون فرهنگ خود و بوسیله اندیشمندان جامعه خود پیدا کند. ضعف نهادهای اندیشه‌ساز و نخیه‌پرور در جهان اسلام مهم‌ترین آسیب‌پذیری محسوب می‌شود. واردات اندیشه یک تهدید اساسی است. اندیشه و فکر مرز نمی‌شناسد و جلوی ورود آن را نمی‌توان گرفت و راه مقابله با آن ارائه فکر، اندیشه و الگوی نظری و عملی بهتر است. (سبلی، 1376، 774)

بنابراین، بمنظور مواجهه منطقی با این چالشها و تقویت نهادهای اندیشه‌ساز در جهان اسلام می‌بایست، روابط علمی، فرهنگی و آموزشی میان کشورها، اندیشمندان و نهادهای سیاسی و فرهنگی در سطح جهان اسلام بیش از پیش تقویت شود.

ب) اختلافات داخلی در کشورهای اسلامی

دومین چالش پیش‌روی جهان اسلام بروز اختلافات داخلی است. بروز این چالش‌ها و تبعات ناشی از آن همواره مورد بهره‌برداری قدرتهای خارجی و یا حامیان منطقه‌ای آنها قرار گرفته است. این اختلافات را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

1- اختلافات قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای

2- اختلافات ناشی از وجود اقلیتهای مذهبی، نژادی و زبانی

3- اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی

اختلافات قومی، قبیله‌ای، فرقه‌ای (Fandy, 1994, 46-40) و ناحیه‌ای از جمله اختلافاتی است که به بی‌ثباتی سیاسی در برخی از کشورهای اسلامی انجامیده، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی زیادی را بر این کشورها و همسایگان آنها تحمیل نموده، مانع توسعه و گسترش روابط میان کشورهای اسلامی گردیده و زمینه را برای مداخله قدرتهای خارجی فراهم ساخته است. اختلافات فرقه‌ای در لبنان، اختلافات قومی در افغانستان و سوماتی اختلافات ناحیه‌ای در تاجیکستان از جمله این اختلافات به شمار می‌روند. طی سالهای گذشته این اختلافات مانع مهمی بر سر راه ثبات و توسعه داخلی و منطقه‌ای پدید آورده‌اند. (سنیلی، 1376، 775)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب در این خصوص می‌فرماید:

امروزه در دنیای اسلام مهم‌ترین خطری که ما را تهدید می‌کند تفرقه است. ما از هم جدا شویم و دستهایمان را به هم گره نکریم و لذا دشمن در ما طمع کرد وقتی از هم جدا باشیم، دشمن در ما طمع می‌کند. از اختلافات باید عبور و صرفنظر کرد. بعضی اختلافات را که می‌شود حل کرد باید آنها را حل کرد. بعضی اختلافات ممکن است در کوتاه مدت قابل حل نباشد. باید از آنها اغماض و عبور کرد. این درست همان نقطه‌ای است که صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها از آن زیان می‌بینند و همه تلاش خود را علیه آن به کار انداخته‌اند. اختلافات قومی، مذهبی، طایفه‌ای، سیاسی و ارضی، همه تحریک شده‌اند دشمنان است

زمینه‌های این‌گونه اختلاف‌ها در بین خود ما وجود داشته، منتها ما غفلت کرده‌ایم و آن زمینه‌ها را از بین نبرده‌ایم، آن‌ها هم آمده‌اند از غفلت امت اسلامی استفاده کرده‌اند و این اختلافات را تشدید کرده‌اند و ما را به جان هم انداخته‌اند. (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، 2 دی، 1376)

تفرقه و تشتت آرا چه در اثر عوامل داخلی جهان اسلام و چه در اثر عوامل خارجی همواره وجود داشته و متأسفانه در سایه گسترش ارتباطات بر شدت این فرایند افزوده شده است.

یکی از نمودهای موثر تفرقه در جهان اسلام وجود برخی از جریان‌های ایدئولوژیک افراطی است که در نتیجه فقدان درک صحیح از سرشت پیچیده و چند وجهی چالش‌های پیش روی کشورهای اسلامی، با کج فهمی و انحراف از آموزه‌های اسلام ناب، توسل به خشونت و تروریسم را رویکرد عملی خود قرار داده‌اند و متأسفانه برخی از دولت‌های اسلامی نیز آنها را مورد حمایت قرار می‌دهند. این جریان‌های افراطی و فرقه‌گرا، دانسته یا ندانسته چهره تابناک اسلام در جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را مشوش ساخته و در عمل، دستاویزهای لازم را برای جریان‌های نو محافظه‌کار افراطی در امریکا جهت دخالت گسترده در امور داخلی کشورهای اسلامی فراهم می‌کنند نمونه آن اقداماتی بود که نقطه اوج آن در 11 سپتامبر 2001، جهان اسلام را تا آستانه برخورد بین حوزه‌های تمدنی اسلام و غرب به پیش راند.

دسته دوم اختلافات ناشی از وجود اقلیتهای مذهبی، زبانی و نژادی در کشورهای اسلامی است. اختلافات میان ارامنه و آذری‌ها در آذربایجان، اختلافات مذهبی در سودان، جدایی‌طلبی کردها در ترکیه و عراق نوع دیگری از اختلافات داخلی است که هزینه‌های زیادی را بر این کشورها تحمیل کرده است.

اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی نوع سوم از اختلافاتی است که در کشورهای اسلامی جریان دارد. این‌گونه اختلافات را می‌توان در مصر، الجزایر، مراکش، تونس و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه و شمال

آفریقا مشاهده نمود. مداخله خارجی در این اختلافات، افزایش خشونت در این کشورها را موجب شده، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی را افزایش داده و هزینه‌های مالی و جانی زیادی را بر این کشورها تحمیل نموده است. برای مثال، در طول سالهای 1371 تا 1376 سال گذشته، تنها در الجزایر 60/000 نفر در نتیجه درگیری‌های داخلی جان خود را از دست داده‌اند.

ریشه همه این اختلافات، داخلی است اما کشورهای که نفع خود را در بحران‌سازی می‌بینند. به این اختلافات دامن زده و زمینه را برای مداخله بیشتر به اشکال مختلف فروش تسلیحات، ایجاد احساس ناامنی در سطح منطقه‌ای و در مجموع تضعیف کشورهای اسلامی فراهم می‌آورند. مداخله آمریکا در لبنان، مداخله آمریکا و اسرائیل در سودان مداخله آمریکا و فرانسه در الجزایر مداخله هند، روسیه و آمریکا در افغانستان، مداخله آمریکا در عراق، مداخله خارجی در سومالی، مداخله روسیه در تاجیکستان و آذربایجان از مهم‌ترین مداخلات خارجی در کشورهای اسلامی به شمار می‌رود.

نحوه عملکرد طرفهای درگیر نیز نقش مهمی در گسترش اختلافات داشته است. توسل به خشونت، سرکوب، عدم احترام به قانون، عدم توزیع عادلانه ثروت و قدرت، نادیده گرفتن حقوق اقلیتها و عدم توجه کافی به خواسته‌های آنها از مهم‌ترین عواملی است که زمینه‌ساز گسترش بحران و مداخله نیروهای خارجی بوده‌اند.

هزینه‌ها و نتایج این بحرانها تاکنون نشان داده است که بازنده اصلی طرفهای درگیر و برنده واقعی قدرتهای مداخله‌گر بوده‌اند. (جدول شماره 1)

جدول شماره 1: هزینه درگیری‌ها و جنگهای داخلی

کشور درگیر اختلافات داخلی

سال

تعداد تلفات

هزینه‌های برآورده شده

تعداد آوارگان

سودان

1991-1945

000/900

0/30

000/500/4

عراق

1991-1960

000/400

0/30

000/200/1

لبنان

1990 - 1958

000/180

0/50

000/000/1

يمن شمالي

1972 - 1962

000/100

0/5

000/500

سوريه

1985 - 1975

000/30

5/0

000/150

مراكش

1991 - 1976

000/20

3

000/100

يمن جنوبي

1987 - 1976

000/10

2/0

000/50

سومالي

1991 - 1989

000/20

3/0

000/200

ديگر درگيريها

1991 - 1945

000/30

1

000/300

000/690/1

0/120

000/000/8

Source: Adel Monm sald Aly, "The Shaterd Consensus - Arab Perceptions of security" , The International Spectater, Vol. XXXI, No.4, (October- December, 1996), P.39 :

همچنان که آمارها و شواهد نشان می‌دهد، بی‌ثباتی سیاسی، تلف شدن سرمایه‌های مالی و انسانی، از بین رفتن زیرساختهای اقتصادی، مشکلات شدید اجتماعی و اقتصادی اعم از بیکاری، بیسوادی، فرار سرمایه‌های اقتصادی و انسانی از جمله پیامدهای سوء اختلافات و مناقشات سیاسی بین گروههای مختلف داخلی بوده است. ادامه این درگیری‌ها مهمترین عاملی است که بقاء تداوم و توسعه کشورهای اسلامی را تهدید می‌نماید. (سنبل، 1376، 7-775)

اختلافات میان کشورهای اسلامی که موجب بهره‌برداری قدرتهای خارجی قرار گرفته همواره مانع بزرگی بر سر راه همکاری و تفاهم میان کشورهای اسلامی و اتخاذ مواضعی مشترک در قبال مسائل جهانی است. اشغال فلسطین، شکست اعراب از اسرائیل و مسائل فلسطین و غزه و... تنها بخشی از هزینه‌هایی است که جهان اسلام بابت تفرقه و اختلاف درونی پرداخته است.

اختلافات ارضی و مرزی از مهمترین اختلافات دو جانبه و چند جانبه میان کشورهای اسلامی می‌باشد. بیشتر این اختلافات محصول دوران سلطه مستقیم استعمار بر کشورهای اسلامی است. اختلافات ایران و عراق، عراق و کویت، عراق و عربستان، مصر و سودان، قطر و عربستان، قطر و بحرین، ایران و امارات متحده عربی از جمله اختلافاتی است که در دو دهه گذشته هزینه‌های انسانی و مالی زیادی را بر اقتصاد و جامعه کشورهای اسلامی تحمیل نموده و زمینه را برای مداخله بیشتر قدرتهای خارجی فراهم ساخته است. بهره‌برداری آمریکا، اروپا و شوروی از جنگ ایران و عراق، مداخله غرب در اختلافات میان کشورهای عربی خلیج فارس و عراق، دامن زدن قدرتهای خارجی به اختلافات ایران و امارات متحده عربی فشارهای سیاسی و نظامی علیه مسلمانان فلسطین، دامن زدن آمریکا به اختلافات میان سودان با اوگاندا و اتیوپی، اینها از جمله مداخلات زنده نیروهای خارجی با استفاده از چالش‌های داخلی در جهان اسلام است.

کشورهای اسلامی به جای حل اختلافات بین خود به روشهای مسالمت‌آمیز و در صورت لزوم اعطای امتیاز به طرف مقابل، برای کسب حمایت قدرتهای خارجی علیه همسایگان خود، به این کشورها امتیاز داده و زمینه را برای مداخله بیشتر آنها فراهم می‌کنند. خریدهای کلان تسلیحاتی بزرگترین امتیازی است که کشورهای اسلامی به فروشندگان اسلحه می‌دهند. این خریدهای تسلیحاتی نفوذ قدرتهای خارجی را در کشورهای اسلامی به حداکثر رسانیده، اراده این کشورها را از آنها سلب کرده، حکومتهای کشورهای اسلامی را در برابر نیروهای خارجی آسیب‌پذیر ساخته، به رقابت تسلیحاتی میان کشورهای اسلامی دامن زده و در عمل به عنوان مانعی بر سر راه حل و فصل اختلافات سیاسی به طرق مسالمت‌آمیز درآمده است.

در 21 سال گذشته کشورهای عرب خلیج فارس 600 میلیارد دلار صرف خرید تسلیحات نموده‌اند. مجموع خریدهای تسلیحاتی کشورهای اسلامی در دو دهه گذشته از یک تریلیون دلار تجاوز می‌کند. معنی این سخن آن است که کشورهای اسلامی بیش از 1000 میلیارد دلار به فروشندگان اسلحه کمک کرده‌اند را شامل نمی‌شود.

در اینجا نگاهی به هزینه‌هایی که برخی از کشورهای اسلامی بابت درگیری‌های مسلحانه در خاورمیانه و شمال آفریقا پرداخته‌اند خالی از فایده نخواهد بود. (جدول شماره 2)

جدول شماره دو: هزینه‌های درگیری‌های مسلحانه میان دولت‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا

درگیریها

سال

تعداد تلفات

برآورد هزینه (میلیارد)

تعداد آوارگان

اعراب - اسرائيل

1991-1948

000/200

0/300

000/000/3

ايران - عراق

1988-1980

000/600

0/300

000/000/1

آمریکا - عراق

1991-1990

000/120

0/650

000/000/1

ديگر درگيري ها

1991-1945

000/170

0/50

000/000/1

جمع كل

000/990

300/1

000/000/6

نتیجه این جنگها چیزی جز ویرانی زیرساختهای اقتصادی، نابودی توان نظامی، مشکلات عدیده اجتماعی و وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی بیشتر به غرب یا شرق نبوده است. کشورهای اسلامی هرچه بیشتر به راه حل‌های نظامی برای حل اختلافات متوسل شده‌اند، کمتر نتیجه گرفته‌اند. تجربه جنگهای خاورمیانه نشان می‌دهد که خرید تسلیحات نه تنها تضمین‌کننده امنیت کشورها نبوده بلکه با دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی موجب ناامنی، بحران و مداخله بیشتر خارجی نیز شده است.

(د) عوامل فرامنطقه‌ای

برخورد انفعالی با دشمنان اسلام و استکبار جهانی يك چالش جدی فراروی دولت‌های اسلامی است. بطوریکه قدرتهای خارجی همواره از آسیب پذیری کشورهای اسلامی نهایت بهره برداری را به نفع خود برده‌اند. یکی از استراتژیهای قدرتهای فرامنطقه‌ای بویژه دولتهای غربی تقویت و گسترش سازمان ناتو برای محاصره جهان اسلام است.

بنظر می‌رسد گسترش ناتو در راستای استراتژی صورت می‌گیرد که هانتینگون در نظریه مشهور رویارویی تمدنها ارائه داد. (امیری وحید، 1374) ممکن است گفته شود که انتقادات زیادی براین نظریه وارد است، باید توجه داشت که غلط یا درست بودن این نظریه چندان مهم نیست، آنچه مهم است این است که آیا غرب به استراتژی ارائه شده بوسیله هانتینگتون عمل می‌کند یا خیر؟ شواهد نشانگر مثبت بودن پاسخ به این سوال است و گسترش ناتو تنها یکی از ابعاد این استراتژی است.

در ارتباط با برنامه‌های تقویت و گسترش ناتو سه تحول مهم و در عین حال مرتبط به هم در عرصه بین‌المللی روی داده که توجه به آنها ضروری است. این تحولات عبارتند از: بازگشت فرانسه به شاخه نظامی ناتو، انعقاد پیمان دفاعی بین روسیه و آمریکا با هند و کاهش مخالفت روسیه با گسترش ناتو و احتمال همکاری بیشتر بین این دو.

درخصوص تحول اول باید گفت که کشورهای اروپایی در کل و بویژه کشورهای جنوب اروپا از وضعیت در شمال آفریقا نگرانند. این کشورها، اسلام‌گرایی، گسترش بی‌ثباتی در شمال آفریقا، افزایش مهاجرت به اروپا و گسترش تسلیحات کشتار جمعی در شمال آفریقا را مهم‌ترین تهدید برای خود معرفی می‌کنند. اما هیچ یک از این نگرانی‌ها نمی‌تواند توجیه کننده تقویت ناتو باشد. به نظر می‌رسد وضعیت شمال آفریقا و بویژه الجزایر مهم‌ترین دلیل بازگشت فرانسه به شاخه نظامی ناتو باشد. این عمل دست فرانسه را برای مداخله بیشتر در الجزایر باز می‌گذارد. فرانسه از متحدان خود خواسته است تا از هرگونه اقدامی که به تضعیف حکومت الجزایر بیانجامد خودداری کنند. (Survival, No. 5, 144) وضعیت در شمال آفریقا احتمالاً به افزایش دخالت مستقیم یا غیر مستقیم اعضای ناتو در کشورهای این منطقه، تشدید بی‌ثباتی در این کشورها، تحمیل هزینه‌های سنگین انسانی و اقتصادی و ایجاد جنگ داخلی یا خارجی میان کشورهای منطقه خواهد انجامید. به نظر می‌رسد که ادامه روند جاری به سود کشورهای اسلامی این منطقه و جهان اسلام بطور کلی نباشد. به همین خاطر برداشتن گامهایی از طریق سازمان کنفرانس اسلامی یا بوسیله خود کشورهای اسلامی برای ایجاد صلح و ثبات در این منطقه ضروری است.

دومین تحول مهم که می‌تواند در راستای استراتژی مورد نظر هانتینگتون تفسیر شود، امضای دو توافق نامه دفاعی، یکی بین آمریکا و هند و دیگری بین روسیه و هند می‌باشد. توافق نامه دفاعی آمریکا و هند در سفر ویلیام پری وزیر دفاع وقت این کشور به هند در ژانویه 1995 به امضا رسیده و توافق نامه مشابهی نیز بین نخست‌وزیران روسیه و هند امضا شده است.

سومین تحول مهم افزایش احتمال تقویت همکاری روسیه و ناتو است. به نظر می‌رسد اختلافات لفظی بین روسیه و غرب بر سر گسترش ناتو از یک طرف ناشی از اختلافات فکری بین دو نسل جنگ سرد باشد که همچنان در این کشورها قدرت را در دست دارند و از طرف دیگر هدف روسیه گرفتن امتیازات سیاسی و اقتصادی بیشتر از اروپا و آمریکا است. در این زمینه امتیازاتی نیز به روسیه پیشنهاد شده است. از جمله این امتیازات ارتقای جایگاه این کشور در گروه 7 و تبدیل آن به گروه 8 و استفاده بیشتر از سازوکارهایی همچون گروه تماس و حفظ نوعی فضای ابرقدرتی خاص در روابط آمریکا و روسیه می‌باشد. (Bailes, 1996, 40) به احتمال زیاد روسیه سرانجام با گسترش ناتو به شرق موافقت خواهد کرد و همکاری خود را با این سازمان افزایش خواهد داد. با ورود روسیه به ناتو یا حداقل همکاری نزدیک با آن در یک چارچوب جدید که بسیار محتمل به نظر می‌رسد. مرزهای اعضای اصلی و فرعی ناتو با مرزهای شمال جهان اسلام و کنفوسیوس منطبق می‌گردد. باید توجه داشت که مرزهای جنوبی جهان اسلام از خاورمیانه تا جنوب شرق آسیا و مرزهای شمالی، شرقی و غربی کشورهای اسلامی در آفریقا همه مرزهای دریایی است که تحت سلطه بلامنازع نیروهای دریایی اعضای ناتو قرار دارد. اگر پیمان دفاعی روسیه و آمریکا را نیز با هند در نظر بگیریم، کشورهای اصلی جهان اسلام در عمل در محاصره قرار می‌گیرند.

علاوه بر این، در صورت همکاری روسیه با ناتو کشورهای بخش شمالی جهان اسلامی مثل ایران، ترکیه و کشورهای اسلامی آسیای مرکزی و قفقاز دوباره باید منتظر شنیده شدن "صدای پای خرس" در شمال باشند. چرا که روسیه هرگاه از غرب رها شده به شرق و جنوب بازگشته است. همچنانکه جنگ چین نشان داد روسیه قادر به حفظ سلطه خود بر چاههای نفت آسیای مرکزی و قفقاز نیست به همین خاطر همکاری با ناتو از این نظر نیز به نفع روسیه خواهد بود. به هر حال این خطرات بسیار جدی است و باید با دقت تمام دنبال شود.

مجموعه این تحولات نشانگر ظهور یک امپراتوری نظامی به نام "امپراتوری ناتو" است که مقابله با اسلام را اولین هدف خود قرار داده است. (Wyllie, 1995, 218) امپراتوری در آینده خود به بحران‌سازی و مدیریت بحران خواهد پرداخت و هرکجا لازم بداند از هیچ اقدامی دریغ نخواهد کرد. این بزرگترین تهدید خارجی است که جهان اسلام باید هوشیار باشد تا در دامهای آن نیافتد. (سنبل، 1376، 782-3) یکی دیگر از نموده‌های تاثیرگذاری عوامل فرامنطقه‌ای در عدم انسجام کشورهای اسلامی، حاکمیت عاملان و حامیان

افکار استیلا جویانه و انحصارطلبانه در نظام بین‌المللی است. بطوریکه آنها خواهان پدید آوردن ساختارهایی نوین به منظور استمرار بخشیدن به سلطه طلبی‌های گذشته و تحمیل اندیشه‌ها و مطامع خود فارغ از منافع و مصالح دیگر کشورهای جهان بویژه جوامع اسلامی هستند. جریان نو محافظه‌کار ظهور یافته در امریکا نمود بارز و عینی این روند است. این جریان ایدئولوژیک - سیاسی با فاصله گرفتن از خردورزی و اعتدال و با طرح‌های گوناگون و تقسیم خود ساخته جهان به خیر و شر به تلاش خود ادامه می‌دهد. گسترش فرهنگ جنگ سالاری و نظامی‌گری در جهان، دخالت در امور کشورها با زیر پا نهادن اصول و موازین حقوق بین‌الملل و تحمیل سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همراه با فرصت‌طلبی و سودگرایی، مصادیق چنین رویکردی است. (خرازی، 1382، 300)

این جریان نو محافظه‌کار افراطی از یک سو تلاش می‌کند تا با ارائه تصویری خشن و غیر قابل اعتماد از مسلمانان در سطح جهانی، چهره‌ای عقب‌مانده و ضعیف از آنها ارائه دهد و از سوی دیگر با حمایت از برخی جریان‌های ایدئولوژیک افراطی در جهان اسلام، خشونت و افراط‌گرایی را در جهان اسلام ترویج می‌کند.

(و) وجود دولتهای ورشکسته

روند اندیشه‌ورزی در خصوص دولتهای ورشکسته، از سابقه‌ای 50 ساله برخوردار است که در ابتدا عمدتاً در چارچوب توسعه اقتصادی دولت‌ها مطرح می‌گردید ولی از دهه 80 به بعد عمدتاً در قالب‌های امنیتی مطرح شده است. طرح بحث دولتهای ورشکسته در اینجا، بخاطر وجود مصادیق آن در برخی از کشورهای اسلامی و تاثیرگذاری منفی آن بر روند همگرایی میان کشورهای اسلامی است.

اساساً بررسی‌های مربوط به دولتهای ورشکسته، صرفاً در چارچوب ارزیابی "چگونگی تعادل و تعامل میان

دولت و جامعه " هویت می‌یابد بر این اساس، این طیف از دولت‌ها بر وجود نوعی تنش، درگیری و کشمکش‌های جنگی طلبانه در عرصه اقتدار دولتی تصریح دارند. عارضه‌هایی که در ابتدا زمینه‌های تضعیف، ناتوانی و سپس ورشکستگی و فروریزی دولت را موجب می‌شود. در چارچوب بررسی ویژگی‌های این قبیل دولت‌ها (ورشکسته) از محورهای گوناگونی چون جنگ‌های داخلی حاصل از مخاصمات نژادی، مذهبی و زبانی میان گروه‌های محلی، ناهماهنگی میان جوامع محلی، ناتوانی در کنترل مرزهای ملی و اعمال اقتدار بر بخش‌هایی از قلمرو سرزمینی، قربانی کردن ملاحظات و ارزش‌های مورد نظر اکثریت جامعه و حمایت از منافع طیف معدودی از نخبگان نام برده شده است.

بدین ترتیب باید گفت که اگر ابتدایی‌ترین مرحله دولت‌سازی به استراتژی‌هایی مربوط می‌شود که دولت برای انباشت و تمرکز قدرت در چارچوب کار ویژه نهادهای وابسته به خود به کار می‌گیرد (Ayooob, 1996, 38) دول ورشکسته عملاً فاقد ویژگی مزبور و یا "اقتدار عام" هستند و یا اینکه از اراده و تمایل لازم برای اعمال این اقتدار در جهت تحقق اهداف مورد نظر برخوردار نیستند. (فصلنامه سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره 43، تابستان 1382، 128)

در روند تحول مفهومی مربوط به دولت‌های ورشکسته، نقطه عطف تعامل‌ها توسط باری بوزان در سال 1983 صورت گرفت که بر اساس آن، در خصوص مسائل امنیتی جهان سوم بویژه در ارزیابی مربوط به دولتهای ضعیف تبیین جالبی ارائه کرد (Buzan, 1983, chapter 2,4)

پیگیری این موضوع مرتباً آن را تکمیل کرد (Buzan, 1989, Chapter2, Buzan, 1991: chapter 2). بوزان در روند تبیین خود بحث مستقلی را به تمایز میان دولت‌ها و حکومت‌های ضعیف و قوی اختصاص داده است. مبنای تحلیل وی به گزینش معیار سنتی قدرت (دولت قوی و ضعیف) و ملاک "میزان انسجام سیاسی - اجتماعی" (حکومت قوی و ضعیف) باز می‌گردد. در نظر این نویسنده، در تلاش برای به کار بستن متغیر انسجام سیاسی - اجتماعی، برخلاف کاربرد مفهوم قدرت، نمی‌توان معیار کمی خاصی را مورد توجه قرار داد. بوزان برای تکمیل بحث خود، از شیوه ارزیابی ریچارد لیتل (1985) بر اساس "تعادل قوا" بهره می‌گیرد. لیتل در این تحلیل سه نوع حکومت را مطرح می‌نماید: یکپارچه، چند پاره و بی‌نظم یا اقتدارگریز. حکومت‌های یکپارچه، حکومت‌های تقریباً قدرتمندی هستند که قدرت آنان با حمایت یا دست‌کم

بدون مخالفت مردم به گونه‌ای مشروع و انحصاری حفظ می‌شود. حکومت‌های چند پاره، بیش از انحصار، قدرت خود را بر سلطه بنا نهاده‌اند. سرانجام، حکومت درگیر بی‌نظمی، از سنخ حکومت‌های بسیار ضعیف است و قدرت در آن چند پاره و از مشروعیتی بسیار ناکارآمد برخوردار است، به نحوی که هیچ گروهی از امکان لازم برای کنترل حکومت مرکزی برخوردار نیست. و در واقع این کشورها در شرایط جنگ داخلی به سر می‌برند. (Buzan, 1989, 21-22)

با فروپاشی نظام دوقطبی و حذف جهان دوم از معادله بین‌المللی و ظهور حصر دو وجهی میان جهان اول و سوم پویایی‌های بنیادینی در منازعات دولت‌سازی در جهان سوم ایجاد شد و بنوعی موضوع دولت ورشکسته از موضوعیت بیشتری برخوردار شد بویژه اینکه این خصیصه در چارچوب سیاست‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا نیز مورد توجه جدی قرار گرفت. در واقع با وجود دول ورشکسته در هر منطقه‌ای، نقش عوامل و نیروهای فرامنطقه‌ای در آنجا افزایش می‌یابد.

از نیمه دوم دهه 1990 موضوع دولتهای ورشکسته بطور فزاینده‌ای در قلب تحولات امنیتی جهانی قرار گرفت و تلاش برای پاسخ‌یابی به این معضل جهانی افزایش یافت. مهمترین دلایل این روند عبارتند از: اولاً ناتوانی جامعه بین‌المللی در خصوص جلوگیری از فروپاشی تدریجی دولتها در مرکز و غرب آفریقا، به رغم اینکه درک روشنی از اینکه چه هنگام و کجا چنین حوادثی اتفاق افتاده است، وجود داشت. افزون بر آن، امکان پیش‌بینی و تبیین علل و نمودهای عینی این موارد (همانند کنگو، گینه، لیبیا و سیرالئون) قابل دسترس بود. ثانیاً، ناتوانی جامعه بین‌المللی در پیش‌دستی و مهیاسازی قبلی برای رویارویی با خطرات اخلاقی حاصل از مساعی مربوط به امواج پناهندگان، پاکسازی قومی و جنگ‌های فرقه‌ای (چون رواندا و سومالی) ثالثاً، ناکارآمدی جامعه بین‌المللی در زمینه درک خطوط درگیریهای متعصبانه یا پیشداورانه از بیرون که واقعا می‌تواند باعث تشدید منازعه میان طرفهای درگیر شود (چون کوزوو، سومالی و بوسنی) و سرانجام ضعف‌های گریبانگیر جامعه بین‌المللی در زمینه معرفی و تعیین پاسخی قابل قبول به اقلیتهای ناسازگار که از رهگذر آن، خشونت‌ها و درگیریهای گسترده‌تری پدید آمد (چون رواندا و بوسنی). (Carment, 2003, 408)

با حادث شدن حادثه 11 سپتامبر 2001 و در الویت قرار گرفتن مبارزه با تروریسم، موضوع دولت‌های ضعیف و ورشکسته در کانون سیاست‌های امنیتی آمریکا و نظام بین‌الملل قرار گرفت که در این ارتباط کشورهایی در سطح جهان اسلام نظیر سومالی، سودان و افغانستان و عراق پس از سقوط صدام در چارچوب دولتهای ورشکسته مورد توجه قرار گرفتند. و همچنین اندونزی نیز بعنوان يك دولت ضعیف مورد توجه محافل بین‌المللی قرار گرفت.

اندونزی نمونه يك دولت ضعیف است که با وجود ناامنی شدید از شکست گریخته است. این در حالی است که مجمع الجزایر پراکنده اندونزی، بزرگترین کشور مسلمان جهان، محل پرورش حدایی‌طلبان است: آنچه‌ها در غرب، پاپوآ (ایرینا جایا) در شرق، به علاوه جنگ مسلمانان و مسیحیان در سولاویس و آغاز بیگانه ستیزی نژادی در کالمیانان غربی، با در نظر گرفتن این درگیری‌ها که شدت هیچکدام پس از خاتمه دیکتاتوری سوهارتو کمتر نشده‌اند برآحتی می‌توان گفت که اندونزی به ورطه شکست نریک می‌شود. با این حال تنها شورشیان آنچه و پاپوآ خواستار جدایی از دولت هستند و حتی در آنچه سربازان دولت دست بالا را دارند. در مناطق دیگر، دشمنی‌ها بین گروهی است و برضد دولت یا کشور نیست. آنها بر خلاف جنگ خفیه که در آنچه جریان دارد تمامیت و منابع کشور را تهدید نمی‌کنند. روی هم رفته بیشتر قسمتهای اندونزی هنوز امن است و با نوعی احساس ملت‌گرایی به هم "چسبیده" است و دولت هنوز قدرت و حاکمیت را در دست دارد. با وجود وضعیت اقتصادی خطرناک و تغییر و تحولات پس از دوره سوهارتو، دولت بیشتر ارزش‌هایی سیاسی را فراهم نموده و مشروعیت خود را حفظ کرده است. اندونزی تنها در رده دولتهای ضعیف جای می‌گیرد، البته باید عملکرد دولت و برقراری امنیت را از نزدیک زیر نظر داشت. (رتیرگ، 2002، 107)

در پی وقوع حادثه 11 سپتامبر، یکی از دلایل توجه آمریکا به دولت‌های ورشکسته نظیر افغانستان، عراق و سودان در میان کشورهای اسلامی ادعای وجود زمینه‌های مناسب برای اقدام به فعالیتهای تروریستی در سطح جهانی و بویژه علیه امنیت آمریکا بود.

امنیت استراتژی گوناگون فرازهای در، راستا همین در و (Walt, 2001, 62, droning, 2002, 131-2) ملی آمریکا که در سپتامبر 2001 منتشر شد به ضرورت انجام بخشی به مسائل و مشکلات این قبیل دولت‌ها، در زمینه‌های گوناگون بویژه اقتصادی، توجه خاصی شده است.

بعبارت دیگر در سایه حادثه 11 سپتامبر و تدوین استراتژی امنیت ملی امریکا در سپتامبر 2002 بطور جدی مفهوم دولتهای ورشکسته در مرکز سیاستهای جهانی قرار گرفت، استراتژی مزبور براین معنا

تصریح و تاکید دارد که تهدید اصلی متوجه آمریکا (در کنار مولفه‌های دیگری چون نادیده انگاشتن و تنزل مقام بازدارندگی و سیاست سدبندی به عنوان سازوکارهای غیر موثر در يك جهان به هم ریخته و برخوردار از شبکه‌های تروریستی) به این قبیل دولتها مربوط می‌شود (Carment, 2003, 407)

در حال حاضر استراتژی امنیتی امریکا، معطوف به دولت‌های ورشکسته شده و از آنجا که منابع تهدیدآفرینی این گونه دولت‌ها زیاد می‌باشد امریکا بدنبال راه‌حلهای ابزاری نسبت به امنیت جهانی در این خصوص می‌باشد بنا براین اقدام جدی و اساسی برای عملیاتی کردن این تمهیدات ننموده. لذا این کشورها، در آینده نیز همچنان بعنوان کانونهای بحران در سطح جهان اسلام باقی خواند ماند و چه بسا که دولت‌های جدیدی نیز در این ورطه امنیتی قرار گیرند.

افزون براین با توجه به تلاش فزاینده امریکا برای تقسیم جهان به دو منطقه "منطقه صلح لیبرال" و "منطقه منازعه خیز" شرایط لازم برای جداسازی دولتهای ورشکسته از بستر تاریخی - اجتماعی‌شان فراهم خواهد شد و ماحصل این ترفند، تضعیف شالوده‌های تمدنی و فرهنگی کشورهای جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی است که به دلیل مقابله با سیاستهای توسعه‌طلبانه امریکا، باید با برچسب "بی‌هویتي" مواجه شوند.

به هر حال در چارچوب سیاستهای نئو محافظه‌کاران امریکا و همچنین بکارگیری سازکارهای

نرم افزارگرایان نظیر "تغییر رژیم‌های سیاسی و "ملت‌سازی" در مورد دولت‌های ورشکسته‌ای چون افغانستان و عراق که در نهایت زمینه‌ساز تهاجم نظامی به هر دو آنان شدیم.

عملاً چهره جدیدی از گرایش‌های امپریالیستی در الگوی نوین رفتار خارجی این کشور بعد از سپتامبر 2001 را تداعی می‌کند.

امپراتوری "عنوان به آمریکا از ای‌چ‌چهره ترسیم فضای در که حرکتی (Bilgin & Morton, 2002, 8, 89) خیرخواه" (که هدفی جز صیانت از منافع نظام جهانی ندارد (Kagan, 1998, 24-34) در جهت تاثیرگذاری و نفوذطلبی بر حساس‌ترین سطوح حاکمیتی و اقتدار دول جهان سومی یعنی "ابعاد هویتی" آنان به عنوان محوری‌ترین حوزه امنیتی این قبیل کشورها، سوگیری شده است و بالتبع نتیجه تعقیب این سیاستها توسط آمریکا، تداوم واگرایی در سطح جهان اسلام خواهد بود.

(هـ) فقدان رهبری واحد در سطح جهان اسلام:

بزرگترین چالش جهان اسلام در حال حاضر فقدان رهبری واحد است. بطوریکه هر يك از کشورهای مهم و عمده در سطح جهان اسلام نظیر جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و مصر مواضع متفاوت و گاه متناقض نسبت به یکدیگر دارند. البته با توجه مواضع شفاف و موثر جمهوری اسلامی ایران در محیط بین‌المللی و همچنین ابهت این کشور در تجربه عینی و عملی حاکمیت اسلامی مبنایی مناسبی برای رهبری منسجم و واحد کشورهای اسلامی باشد.

جهان اسلام چیست و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟ آیا جهان اسلام صرفاً مجموعه‌ای جغرافیایی است که شامل 57 کشور است که در قاره‌های مختلف پراکنده شده‌اند؟ آیا جهان اسلام علاوه بر 57 کشور اسلامی

شامل کلیه اقلیت‌های مسلمان در اقصی نقاط دنیا می‌شود؟ مسلماً در بررسی حوزه جهان اسلام پاسخ به همه سوالات فوق مثبت است. علاوه بر این در این بررسی، واژه‌هایی نظیر بنیادگرایی اسلامی، بیداری اسلامی، اسلام سیاسی، رادیکالیسم اسلامی و اسلام‌گرایی و عناوینی از این دست مورد توجه قرار می‌گیرند.

اساساً جهان اسلام و اسلام‌گرایی یک جریان یکپارچه و یک دست نیست و به دلیل وجود جریان‌های مختلف و گاه متعارض در درون آن، امکان جمع کردن تمامی این جریان‌ها و تحولات تحت یک عنوان خاص وجود ندارد و این عدم امکان وقتی جدی‌تر می‌شود که در پی ایجاد همگرایی میان این حوزه گسترده جغرافیایی و سیاسی باشیم.

در واقع، در صورتی که مفهومی چون اسلام‌گرایی برای بیان این مجموعه به کار گرفته شود، چنین کاربردی مجازی بوده و صرفاً از طریق فرایند غیریت‌سازی غرب برای جریان‌های اسلام‌گراست که امکان جمع نمودن آنها تحت واژه اسلام‌گرایی فراهم می‌شود. از این‌رو این امر همانند شرق‌شناسی است که بر اساس آن غرب مدرن برای بیان هویت خود دست به غیریت‌سازی زده و شرق را به عنوان مرز سلبی هویت خود قرار می‌دهد. از این منظر، در مورد اسلام‌گرایی نوعی شرق‌شناسی وارونه یا غرب‌شناسی قوی صورت می‌گیرد. "شرق‌شناسان وارونه با تلقی اسلام به مثابه هویت اسمی، اهمیت آن را کم‌رنگ جلوه داده‌اند. برای آنان اسلام چیزی بیشتر از برجسب نیست و فی‌نفسه اهمیتی ندارد. هرگونه اهمیت آن ناشی از معانی و مضامینی است که به آن برجسب الحاق می‌شود."

اما در مقابل این نگرش و مفهوم بندی، می‌توان از اسلام سیاسی نیز به عنوان یک کل ایجابی یاد کرد که می‌تواند به عنوان عامل وحدت‌بخش و قرابت بین اسلام‌گرایان باشد.

نتیجه‌گیری

جهان اسلام از دو سو مواجه با چالش‌هایی است که روند تقویت و افزایش ضریب امنیت و ثبات منطقه‌ای و جهانی با این کشورها را با مشکل مواجه نموده است. نخست چالش‌های درونی منتج از روابط و مناسبات موجود در سطح دولت‌ها و نخبگان که واکنش توأم با نارضایتی مردم را به دنبال دارد و دوم چالش‌های پیش‌روی وحدت و همگرایی در جهان اسلام. با توجه به اینکه چالش پیش‌روی جهان اسلام در هر یک از وضعیت‌های دوگانه فوق تهدیدات خاص ایجاد خواهد کرد، شناسایی و درک متناسب از این چالش‌ها و ارائه راهکارهای منطقی جهت تبدیل چالش‌ها به فرصت از تکالیف عمده نخبگان و ملت‌های جهان اسلام است. در راستای شناسایی این عوامل، چالش‌های دوگانه فوق بررسی شد و در پاسخ به سوال اصلی مشخص شد این قبیل چالش‌ها زمینه تهدید و ایجاد موانع در مسیر وحدت و همگرایی به حساب می‌آیند. اگر کشورهای اسلامی در رویارویی با آنها با آگاهی و بینش عمیق سیاسی و درک زمان و موقعیت جهانی و منطقه مواجه نشوند با تهدیدات و آسیب‌های جدی مواجه خواهند بود. لذا برنامه‌ریزی مناسب و تلاش در جهت تبیین استراتژی مبتنی بر وحدت و انسجام فرهنگی و دینی و حمایت از آن توسط نخبگان و ملت‌ها تاثیر اساسی بر رفع این قبیل موانع و اصلاح چالش‌های پیش‌روی جهان اسلام را دارد.

فهرست منابع

1— سنبل، نبی، جهان اسلام، آسیب‌پذیریها و تهدیدات، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره 3، پاییز.

2- Fandy, Momun, Tribe Us. Islam: The Post Colonial Arab State the Democratic Imperative, Middle East Policy, 1994, Vo, III, No. 2.

3— سخنرانی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با شرکت‌کنندگان در همایش جهان اسلام: دیدگاه‌ها و

4- Survival, vol, 39, No, 5, (winter, 1996 - 97), Book Review.

5— خرازي، كمال، جهان اسلام، ضرورت همگرایی تلاشها، دیدگاهها و تحلیلها، سال هفدهم، شماره 177، تهران، 1382

6- Ayoob, Mohammed, (1996) "State Making, State Breaking, and State Failure", in, chester A. Cricker & Ithers (ed). Managing Global Chaos (Washington D.C.: U.S, Institute of Peace Press,

7- Buzan, Barvy, (1989) "People, States and Fear: The National Security problems in Third world" National Security in the Third World.

8— رتبرگ، رابرت، دولت — ملت‌های ناکام و امنیت بین‌الملل، ترجمه نرگس اثباتی، 1381، اطلاعات سیاسی — اقتصادي، شماره 6 — 185، بهمن و اسفند به نقل از Quarterly Washington, 2002,